



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هشتصد و هفتاد و پنجم





خانم شهره از مهرشهر کرج



سلام و درود بیکران بر شما عزیزان
درسی آموزنده از برنامه ۸۶۷

عیسی روح تو با تو حاضر است
نصرت از وی خواه، کو خوش ناصر است
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۵۰

عیسی روح ما همین خاصیت عدم‌بینی ماست. اینکه ما هم سکوت را می‌شنویم، هم صدا را می‌شنویم، واقعاً این عیسی روح ماست که همیشه حاضر حاضر است با ما.

به ما می‌گوید: نصرت از وی خواه، این کار بامزد است، این لحظه شما می‌خواهی از چه کسی یاری بگیری؟ چه نیرویی شما را پیروز خواهد کرد؟ آن نیروی سکوت‌شنو و عدم‌بین که در اینجا می‌گوید «خوش ناصر» است کمک‌کننده خوبی است.

که در آن دم که ببری زین معین
مبتلی گردی تو با بسّ القرین
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۳۱

در آن دم که از این روحی که در ما حاضر است و کمک‌کننده خوبی است ببری دچار بسّ القرین می‌شوی یعنی دچار بدترین همراه می‌شوی.

توجه کنید من ذهنی ما برای بقاست. از ابتدای تولد کم‌کم حس جدایی و مستقل بودن را یاد می‌گیریم، یاد گرفتن جدایی از پدر و مادر از دیگر انسان‌ها مثلاً خودمان غذا بخوریم، خودمان حمام برویم و فکر بر حسب همانیدگی‌ها، هشیاری جسمی داشتن، فرق بین خود و دیگران گذاشتن، لازم است تا به لحاظ جسمی زنده بمانیم ولی من ذهنی برای شناخت خدا بسیار غلط است این سطح و درجه از ذهن نمی‌تواند بی‌کرانگی خداوند را درک کند، هشیاری ما هزاران ابزار دارد یکی از آنها همین من ذهنی است اما فکر کردن بر حسب همانیدگی‌ها همه چیز نیست این من ذهنی همه چیز نیست فقط یک ابزاریست برای کمک به ما، اگر شما شخصاً بشناسیدش دیگر دم به دمش نمی‌گذارید و «انصتوا» را رعایت می‌کنید.

لیک بیگارِ تن پُر استخوان
 بر دل عیسی منہ تو ہر زمان
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۵۱

این تن پر از همانیدگی‌ها را تو بر دل هشیاریت نگذار یعنی ما در من ذهنی با توجه به اینکه فکر می‌کنیم این من ذهنی هستیم در واقع آن نیستیم؛ ما بی‌کرانگی خداوند هستیم، لذت مطلق و عشق مطلق هستیم، فقط باید آگاه باشیم از این موضوع، فقط باید ناظر بر همه چیز باشیم که یکی از این چیزها هم من ذهنی خودمان است، یکی دیگر من ذهنی دیگران است وقتی ناظر و آگاه در هر لحظه باشیم یعنی وای‌فای ما مستقیماً به خدا وصل است و ما هر لحظه آنلاین و به‌روز هستیم و اجازه ندهیم من ذهنی رابطه ما و خداوند عالم را دچار قطع و وصلی کند.

ما روحمان را هشیاری‌مان را به کار بی‌مزد واداشته‌ایم؛ از طریق استخوان‌ها یعنی همانیدگی‌ها، که این استخوان‌ها را به صورت همانیدگی‌ها بلند می‌کنیم، زنده می‌کنیم، به آن نیروی حرکت می‌دهیم که زندگی ما را خراب کنند پس در مرکزمان باید مسیح باشد نه همانیدگی‌ها.

همچو آن ابله که اندر داستان
ذکر او کردیم بهر راستان
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۵۲

این قصه را توضیح دادیم برای راستان و درستکاران یعنی این قصه را فقط با فضاگشایی می شود فهمید کسی که به صدق زنده است.

زندگی تن، مجو از عیسی ات
کام فرعونى مخواه از موسى ات
-مولوى، مثنوى، دفتر دوم، بیت ۴۵۳

تو از امتداد خدا نخواه که بیاید مثل من ذهنی زندگی کند. امتداد خدا و خدا را باید به این کار بی مزد و ابداریم که بگوییم بیا در من ذهنی ما بر حسب پول بلند شو و خودت را با یکی دیگر مقایسه کن و بگو من برترم! یعنی خدا را ما باید به این کار و ابداریم؟ این درست است؟

و در آخر بیت جادویی مولانای جان 

هزار ابر عنایت در آسمان رضاست
اگر بیارم از آن ابر بر سرت بارم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۳

با سپاس
شهره از مهرشهر کرج



آقای علی از دانمارک



با درود و تقدیم احترام و با سپاس فراوان از آقای شهبازی عزیز و رعایت کنندگان محترم قانون جبران.

مراد دل ز تماشای باغ عالم چیست؟
به دست مردم چشم از رخ تو گل چیدن
حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۳۹۳

در بیت فوق، حافظ می‌فرماید مراد دل، ولی کدام دل؟ مطمئناً منظور حافظ، دل پر از درد و همانیدگی نیست، زیرا چنین دلی اصلاً نمی‌تواند فقط تماشاچی باشد. ولی بیت به ما می‌گوید تماشای باغ عالم، پس یعنی کار اصلی ما فقط تماشا کردن دنیا و اتفاقات آن است، بدون قضاوت و شکایت.

در مصرع دوم می‌گوید مردم چشم، ولی کدام چشم؟ یقیناً منظور با چشم عدم دیدن است بدون هیچ عینک همانیدگی.

همچنین داریم از رخ تو گل چیدن، و رخ خداوند هم که به جز زیبایی و هزاران برکت چیز دیگری ندارد. پس یعنی با چشم عدم و بدون مقاومت و قضاوت به تماشای دنیا و اتفاقات آن پردازیم و از رخ خداوند یعنی فضای یکتایی عشق و هزاران ترجمان را شکار کنیم و در این عالم پخش کنیم.

حزم، آن باشد که نفریبد تو را
چرب و نوش دام‌های این سرا
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۹

همه ما در خیابانی به نام دنیا در حال حرکتیم. ره‌توشه سفرمان فقط یک کوله پشتی است که مادرمان در آغاز سفر یک دنیا عشق در آن گذاشته و ما را روانه کرده است.

مادرمان به ما گوشزد کرده است که هر آنچه که برای تو در این سفر لازم است برایت گذاشته‌ام، مبادا در میان راه به هر مغازه‌ای که رسیدی متوقف شوی و همه هوش و حواست را چیزهای آن بدزدد و بخواهی کوله‌ات را از آنها پُر کنی.

هر چه سبکبارتر باشی راحت تر به مقصد میرسی. پدر در مقصد منتظر توست، می خواهد تو را به سرزمین
آرزوهایت ببرد. ما هم قول می دهیم که به حرفش گوش دهیم و زیر قولمان نزنیم و می گوییم:

هر قدم را از سر بینش نهم
از عثار و، اوفتادن وارهم
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۷۵۳

مادر همچنین می گوید: در طول مسیر همه حواست به خودت باشد، به کار کسی کار نداشته باش و هرگاه کمک
خواستی پدر را یاد کن، کمک به تو می رسد.

گفت حق که بندگان جفت عون
بر زمین آهسته می رانند و هون
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۴

مادر تأکید می کند که در طول مسیر حتماً تو را با تعریف و تمجید به سوی خود می خوانند و تو اختیارت را از دست می دهی و در این حالت مستی چیزی به تو می فروشند که برایت گران در می آید، در ضمن بارت هم سنگین تر می شود.

حزم آن باشد که چون دعوت کنند
تو نگویی، مست و خواهان من اند

دعوت ایشان صغیر مرغ دان
که کند صیاد در مگمن نهان

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۰-۲۳۱

مادر می گوید هر وقت که تو را به سوی خود خواندند تو باید به یاد پدر بیفتی که در انتهای مسیر منتظر توست.
اگر لحظه‌ای از یاد پدر غافل شوی به دام حرص و طمع می‌افتی و دیگر توان حرکت نخواهی داشت.

کس نداند مکر او الا خدا
در خدا بگریز و واره زان دغا
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۷۷

حازمی باید که ره تا ده برد
حزم نبود طمع طاعون آورد
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۷۵

مادر با نگاه مهربانش اضافه می کند در طول راه، کمین گاههای زیادی هست که از آنها بی خبری، به هنگام حمله دزدان مبادا بترسی و وحشت کنی، با صبر و فضاگشایی به چشمان آنان نگاه کن. آنان به دنبال چیزی باارزش در کولهات هستند ولی چیزی نخواهند یافت چون قادر به دیدن محتویات آن که تنها عشق است نخواهند بود.

زین کمین، بی صبر و حزمی کس نجست
حزم را خود، صبر آمد پا و دست
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۳

مادر ادامه می‌دهد که مسیرِ راه، مستقیم است و هیچ بیراهه و یا راه میانبری برای رسیدن به مقصد وجود ندارد.
پس مبادا فریب مدعیان دروغینی را بخوری که ادعا می‌کنند مسیر بهتری سراغ دارند.

هر طرف غولی همی خواند تو را
کای برادر راه خواهی؟ هین بیا

ره نمایم، همراهت باشم رفیق
من قلاووزم در این راه دقیق

نی قلاووزست و، نی ره داند او
یوسفا کم رو سوی آن گرگ خو

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۶ تا ۲۱۸

مادر خاطرنشان می کند آذوقه همراهت برایت کافیست و نیازی به خوردن هله هوله نداری، خوردن اینها باعث مریضی‌ات می شوند و از طی راه باز می‌مانی.

گفت: مفتی ضرورت هم تویی
بی ضرورت گر خوری، مجرم شوی

ور ضرورت هست، هم پرهیز به
ور خوری، باری ضمان آن بده

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۰-۵۳۱

قوت اصلی بشر، نور خداست
قوت حیوانی مر او را ناسزا است
مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۸۳

با تشکر
علی از دانمارک



خانم مرضیه از نجف آباد



سلام خدمت آقای شهبازی عزیز و دوستان همراه گنج حضور 

« فرصت تماس با زندگی »

اگر فقط یکبار تماس با برنامه زنده بتواند آقا کریم را از اعتیاد نجات دهد، طیبه خانم را قدرتمند و امیدوار به کشیدن بار سنگین زندگی، و هستی دادن به «هستی جان» فرشته عزیزشان کند؛ امیدوارم باز هم خود زندگی فرصتهایی را فراهم کند برای عزیزانی که تابه حال تماس نگرفته‌اند یا هیچ راه ارتباطی دیگری با برنامه ندارند، تا همه بتوانند به راحتی در برنامه زنده با آقای شهبازی تماس بگیرند.

تکه‌های طلا از پیام دوستان در برنامه ۲-۱-۹۲۴

از نسترن عزیز آموختم که اشتباه کردن تجربه است و تجربه مرا می‌پزد. پخته دیگر خام نمی‌شود.

هنگامی که در درد خود را دیدم، تنها چیزی که به ذهنم رسید، طلب کردم از زندگی: زندگی این دردی که درونش گیر کرده‌ام را از من بگیر! زیرا که من نمی‌دانم، تو می‌دانی در اطراف من چه خبر شده است؟

فاطمه جانم از امل! سواد ابتدایی‌ات معادلِ فوق دکترای زندگی‌ست. چقدر ساده و زیبا، «داروی اَنصِتوا» را برای پر حرفی‌های من ذهنی‌ام تجویز کردی:

اَنصِتوا می‌رفت در آغوش همه
می‌شد انسان بی‌شک و بی‌دمدمه

أَنْصِتُوا یعنی سکوت آغاز کن
أَنْصِتُوا یعنی سکوت را ناز کن

أَنْصِتُوا یعنی سخن کوتاه کن
بشین گوشه‌ای، به ذهن نگاه کن

أَنْصِتُوا یعنی اَنْصِتُوا از حق آمد به وجود
پس بگیر خوش حال باش و کن سجود

آقا کریم عزیز! تسلیم و عجز و خضوع و تضرع را چقدر زیبا یادم دادید با لحن ملتمسانه تان.

امید رهایی را بدرقه راهتان می کنم. ان شاءالله هشیاری تان دلوی شود در برنامه گنج حضور برای کسانی که به چاه اعتیاد افتاده اند.

به دخترم هم گفتم بابا کمک کن فقط، کمک کن بابا! همه ات و اشغالها را جمع کن، همه را بریز دور، دیگر تمامش کنم. به امید خدا شروع کردم، با حضور خداوند و حضور شما و بینندگان شروع کردم.

امیدوارم پیامم به شما و دوستان دیگری که اعتیاد دارند، برسد و ایشان را دلگرم کند که «برنامه گنج حضور اثر دارد، اثر دارد».

آخرین تماس تلفنی در برنامه ۶۲۱ خانمی از شیراز بودند که بیان کردند چطور به همراه دخترشان از شرایط وحشتناک اعتیادی که به مواد مخدر داشتند، با کمک گنج حضور نجات پیدا کرده بودند.

از پیام آقای ضیا از پیرانشهر، این آرزو در دلم نشست که ای کاش من هم معتاد به فضاگشایی و عدم کردن مرکز می شدم و هیچ قدرتی هم نمی توانست مرا ترک دهد.

میسای عزیزم! خیلی خیلی متشکرم که چطور موش بزرگ را نشانم دادید و دیدم که این همه کاهلی و گُند بودن از کجا آب می خورد. دیدم من هم انرژی که زندگی، مولانا، آقای شهبازی و دوستان عزیزم در این مسیر تقدیم می کردند را برای تبدیل جمع نمی کردم و همه را خرج کارهای روزمره و زندگی، و بزرگ کردن من ذهنی می کردم.

انرژی حضور باید ذخیره شود تا قدرت کافی برای کندن از زمین ذهن فراهم شود.

این انرژی را صرف، انرژی که از شما می گرفتیم، از برنامه می گرفتیم، به جای این که صرف زنده شدن کنیم، صرفِ بیش تر شدن همانیدگی هایم می کردم.

از آقای مسعود عزیز متشکرم که اهمیت مادر بودن را برایم روشن کرد که چه مسئولیت سنگینی دارم، چون من دعوت کرده‌ام که دو فرزندم به این جهان پا بگذارند. پس در راه عشق جلو ببرمشان.

نیازی نیست ما جلو برویم. اگر همین مقدار زندگی مان، همین پانزده سال، بیست سالی را که تلاش کردیم برای رسیدن به زندگی را ما بدانیم، واقعاً من نرسیده‌ام آقای شهبازی و مطمئنم تا دویست سال دیگر هم به این شکل می‌رفتم نمی‌رسیدم.

خواهر جانم از شیراز که تنها بودن در چالش‌های زندگی را برایم شیرین و لذت‌بخش معرفی کرد و آن را هم بخشی از رشد و پختگی نشانم داد.

خیلی هم حال بدی داشتم و دو، سه شب تب چهل درجه داشتم و اصلاً اولش دچار ترس شدم که چطوری تنهایی از پس این مشکل بریایم، ولیکن به قدری جناب استاد خداوند مراقبت کرد از من و نگهبانی کرد که اصلاً خودم گریه‌ام گرفت که چقدر خداوند لطیف است، چقدر خداوند از ما به ما نزدیک‌تر است:

در دو چشم من نشین ای آن که از من من تری
 - تا قمر را وانمایم کز قمر روشن تری -
 - مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۷۹۸

آقای قاسمی گفتند اشکالی ندارد مرضیه، من هم چند سال است مسافرت نرفته‌ام.

مردم را دوست دارم. به حیوانات و طبیعت عشق می‌ورزم زیرا می‌دانم:

خلقان همه نیکند جز این تن که گزیدیم
که از سَفَهش بس سر انگشت گزیدیم

گر هیچ گریزی بگریز از هوس خویش
زیرا همه رنج از هوس بیهده دیدیم

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۴۹۱

مهردخت عزیزم از چالوس گفتند:

هستی داری من بیش تر به صورت می دانم‌هایم بروز می کند که مرا بی‌مراد هم می کند. چون وقتی چیزی را می‌خواهم، در موردش فکر زیاد کرده و نقشه‌ها می‌کشم و بعد متوجه می‌شوم که تدبیر خدا و طرح او زیباتر از طرح من ذهنی‌ام بود.

دوست عزیزمان از زاهدان، با بیان دلنشینشان به من آموختند که هیچ دفاعی برای خرابکاری‌های من ذهنی نداشته باشم. هرگاه می‌گویم: «من مجبورم» دارم خودم را از تعریف انسان بودن خارج می‌کنم.

هیچ دفاعی ندارم، مثل این است که آدم مورد تجاوز باشد و از آن دفاع کند.

نرگس جان از شیراز به من تناقض‌هایی که برای خودم ایجاد شده بود و من هم با جهل، داشتم برای بچه‌هایم ایجاد می‌کردم را آموخت و همین‌طور داستانی از شاهنامه را بسیار عالی و ساده بیان کردند و دیدم که حتی با وجود یک کینه پنهان شده در درون هم تبدیل انجام نخواهد شد. پس هیچ عجله‌ای برای تبدیل ندارم، شاید لایه‌به‌لایه باید خانه دل‌م لایروبی شود و همه و همه دردها بیرون ریخته شوند.

خدا دنبال ما هست و این کینه چون سنگینی هست، چون حالا یک جایی در قرآن هست:

... «اِثْقَلْتُمْ اِلَى الْاَرْضِ ...»
 ... «سنگین شدی و به زمین چسبیدی» ...
 قرآن کریم، سوره توبه (۹)، آیه ۳۸

و این کینه تو را سنگین کرده و نمی‌شود از چاه ذهن بیرون بیایی. حتماً باید این را بیندازی تا بتوانم من تو را بیرون بیاورم.

آقای مهدی از تهران بیت طلایی که مدت‌ها با آن زندگی کرده بودم و بسیار برایم راهگشا بود را به یادم آوردند:

با چنین شمشیر دولت، تو زبون مانی چرا؟
گوهری باشی و از سنگی فرومانی چرا؟
مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۳۷

فهمیدن و نوشتن، یادداشت کردن، معنی کردن اشعار، برای من که زیاد کارآیی نداشته. فقط اجرا کردن آن‌ها بوده که توانسته یک اثری را بگذارد؛ آن‌هم اجرای مستمر، نه اجرایی به صورت مقطعی باشد و بخواهد مثل همان مثالی که می‌فرمایید: عطری که آدم به خودش بزند و بعد از یک مدتی بویش از بین برود.

پیام حمیده جان از استان مرکزی، با صدای پرحرارتشان، شور و نشاط و سرزندگی در جانم ریخت.

می خواستم یک چیزی هم به آقای ایلامی بگویم؛ این که خیلی ممنونم بابت این پیام‌های خوبشان که می‌دهند. یعنی من هر موقع که مشکلی برایم پیش می‌آمد یا احساس تنهایی می‌کردم یا مثلاً یک جایی کم می‌آوردم در زندگی‌ام، پیام ایشان را مدام بارها و بارها مرتب می‌گذاشتم، گوش می‌دادم تا یک جرقه‌ای در زندگی‌ام روشن می‌شد، یک راهی برایم باز می‌شد.

خانم فرزانه عزیز از تهران، بیت طلایی مولانا را برایم معنای زیبایی کردند:

بخش زیادی از این سیستم شگفت‌انگیز یعنی بدن ما خلأ و خالی است و ناشناخته است. ما اصلاً نمی‌دانیم چطور کار می‌کند. یک ناشناخته‌ای از درون، همه کارها را با نظم خاصی انجام می‌دهد و پیش می‌برد.

از مسبب می‌رسد هر خیر و شر
نیست اسباب و وسایط ای پدر
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۴

من فقط دانش کمی از این که چه چیزی تقریباً خوب است که بخورم و چقدر بخوابم یا تکان بخورم را دارم.
پس این رشته توهمی زنجیروار چیست که می‌گوید: «تو همین من هستی و من هم سبب‌ها و علت‌ها را می‌دانم
و بلام»؟

سلام طیبه جان عزیزم از همدان 

فدای دستان پرتلاش و صدای لطیف و مهربانتان که تماماً لطافت و مهربانی زندگی را برایم به‌نمایش گذاشتید.

عزیز دلم پیغامتان عالی بود. فقط مادر یک دختری با محدودیت ذهنی و جسمی می‌تواند بهترین و
تأثیرگذارترین پیام را برای مادری که دختری با شرایط مشابه دارد، بیان کند.

از خودم خجالت کشیدم که دختر من ۱۷ سالش است و فقط عقب‌ماندگی ذهنی دارد و بدنش سالم است، ولی من این قدر کم صبر بودم، به جای این که به او خدمت کنم و از این فرصت‌های بی‌مرادی فراوانی که در طول روز دخترم برایم ایجاد می‌کرد، استفاده کنم، فقط از او توقع داشتم که به من زندگی بدهد و هویت گرفتن از نقش مادری را برایم ارضا کند.

من هم بعد از ۱۰ سال صاحب پسر سالمی شدم و متأسفانه بسیار با او هم‌هویت شدم و ضربه بزرگی به دخترم وارد شد. امیدوارم با کمک زندگی و ارتعاش پر از عشق شما بتوانم جبران کنم.

تماس شما یکی از تأثیرگذارترین پیام‌ها از زمان آشنایی با گنج حضور برایم بود و از اول تا آخر و حتی بعدش فقط اشک می‌ریختم بر این فداکاری و عشق شما.

اگر همسرتان قرین همراه و همدلی برایتان نیست، ولی در عوض این فرشته‌های با من‌ذهنی نزدیک به صفر، بهترین قرین برای ما هستند و گویا خود خدا قرینمان شده.

این در رحمت که گشادی، میند
ای در تو قبله هر ممتحن
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۰۸

یک وقت‌هایی فکر می‌کنم: خدایا امتحان‌های سختی برای من گذاشتی، ولی باز هم اگر می‌خواهی من را امتحان کنی باز هم «من هستم» فقط کمکم کن.

آقای بابک عزیز از شیراز چقدر زیبا گفتند که اگر من راه خودم را نزنم، دیگران راهم را نمی‌زنند و من هم راه دیگران را نمی‌زنم.

چه نشسته‌ای که آن سلطانِ دل‌ها منتظرِ توست؟!

از برای آن دل پر نور و بر
 هست آن سلطان دل‌ها منتظر
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۸

منتظرش نگذاریم. خانه را جارو کنیم از غیر، تا سلطانِ دل‌ها به آن قدم بگذارد. تا خودش به خودش قائم گردد
 و تا نورعلی نور رخ نماید.

طاووس جانم قسمتی از ابروی صد من حدید را نشانم دادند: تصویر ذهنی یک فرد خوب و مهربان. چقدر
 سخت است و درد آگاهانه کشیدن لازم دارد، شکسته شدن این تصویر در ذهن خودم و بقیه.

فشار و سنگینی دردهای همانیدگی‌ها و شرطی‌شدگی‌های چندین‌ساله، به من خفته در ذهن و توهم‌زده، نهیب زد
 که لباس این همانیدگی‌های صد من یک غارت را زود بکن و عریان شو و پره‌های طاووسی‌ات را بریز که «دشمن
 طاووس آمد پر او»

متشکرم از آقای احمد از مشهد، که با صداقت تمام سفرهٔ حضورشان را پهن کردند و ما را به خوردن غذای نور دعوت کردند. اهمیت استفاده از واژهٔ «سلام» را بیان کردند. بهشتیانِ رها شده از ذهن به همدیگر سلام می‌کنند، پس یک‌بار دیگر:

سلام می‌کنم خدمت آقای شهبازی عزیز و دوستان همراه گنج حضور، و آرزوی تسلیمِ خدا بودن را برای همگی مان دارم.

سلام یعنی مسلمان. مسلمان یعنی تسلیم بودن به خدا. خواهر عزیزم از ممسنی نشانم دادند که من هم وقتی حالم خوب نیست، ابیات را تندتند تکرار می‌کنم تا حالم خوب شود، پس:

عاشقِ حالی، نه عاشقِ بر منی
بر امیدِ حالِ بر من می‌تنی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۲۸

و آقا ماهان عزیز نشانم دادند که وقتی خدا گمان خوبی به من دارد و به من امیدوار است، چرا خودم به خودم شک داشته باشم و از خودم ناامید شوم؟

«هر زمان که قصد خواندن باشدت» یعنی هر زمان بخواهی روی خودت کار کنی، با ابیات مولانا مثلاً، یا با برنامه گنج حضور بخواهی روی خودت کار کنی، من در آن دم چشمِ عدم تو را باز می‌کنم. تا این جوهر بزرگ را، این جوهر باارزش را درک کنی، و بفهمی.

ممنونم از دختر گلم سارینا جان که پیام‌های دوستان را هم مانند کنکور، سلولی و تستی می‌شنید و می‌خواند، و با نکته‌برداری از آن‌ها به من آموخت:

هر کسی به هر طریقی به برنامه پیام می‌فرستد معلم من است. پس بادقت همه کلمات و جملاتش را گوش کنم و بخوانم تا درسش را بگیرم. و ان‌شالله که بکار ببرم.


همچنین متشکرم از آقای زارع پور عزیز و گروه پر از عشقشان که تحقیق و استفاده از برنامه‌های چهارشنبه و تماس‌های جمعه‌شب را برایمان آسان و دقیق کرده‌اند.

شاد و سلامت باشید. 
مرضیه از نجف‌آباد



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com